

درس گذشته به این موضوع اختصاص یافت که منبع و ریشه اصلی عرفان اسلامی کجاست؟ آیا در تعلیمات اسلامی و زندگی عملی رسول اکرم و ائمه اطهار چیزهایی که بتواند از جنبه نظری الهامبخش یک سلسله معانی لطیف و دقیق عرفانی باشد و از نظر عملی به وجود آورنده یک نشاط روحانی و یک سلسله جوششها و جنبشهای عرفانی و معنوی بشود وجود دارد یا نه؟ پاسخ این پرسش مثبت بود. اکنون دنباله این بحث را دامه می دهیم. معارف اصیل اسلام و زندگی سرشار از معنویت و تجلیات روحانی پیشوایان اسلامی که الهامبخش معنویتهای عمیق در جهان اسلام بوده است منحصر به آنچه اصطلاحاً به نام عرفان یا تصوف خوانده و شناخته می شود نیست. بحث درباره شاخه ای از معارف اسلامی که این نام را ندارد از محل بحث این درسها خارج است. ما بحث خود را درباره همان شاخه ای ادامه می دهیم که اصطلاحاً به نام عرفان یا تصوف خوانده می شود، و بدیهی است که حوصله این درسها اجازه نمی دهد که به نقد و تحقیق بپردازیم. ما در اینجا کوشش می کنیم که از جنبه فرهنگی، جریانی را که در این شاخه ها رخ داده است، آنچنانکه بوده است منعکس سازیم. چنین مناسب می بینیم که برای آشنائی ابتدائی، اول به تاریخ ساده عرفان و تصوف از صدر اسلام لااقل تا قرن دهم هجری اشاره کنیم و سپس مسائل عرفان را تا حدودی که در این جا میسر است مطرح سازیم و در آخر کار به تحلیل علمی و ریشه یابی آنها بپردازیم.

آنچه مسلم است این است که در صدر اسلام، لااقل در قرن اول هجری، گروهی به نام عارف یا صوفی در میان مسلمانان وجود نداشته است. نام صوفی در قرن دوم هجری پیدا شده است. می گویند اولین کسی که به این نام خوانده شده است «ابوهاشم صوفی کوفی» است که در قرن دوم هجری می زیسته است و هم او است که برای اولین بار در رمله فلسطین صومعه ای (خانقاه) برای عبادت گروهی از عباد و زهاد مسلمان ساخت. (1) تاریخ دقیق وفات ابوهاشم معلوم نیست. ابوهاشم استاد سفیان ثوری متوفای در 161 بوده است.

ابو القاسم قشیری که خود از مشاهیر عرفا و صوفیه است می گوید: این نام قبل از سال 200 هجری پیدا شده است. نیکولسون نیز می گوید: این نام در اواخر قرن دوم هجری پیدا شده است. از روایتی که در کتاب المعیشه کافی، جلد پنجم آمده است ظاهر می شود که در زمان امام صادق علیه السلام گروهی - سفیان ثوری و عده ای دیگر - در همان زمان یعنی در نیمه اول قرن دوم هجری به این نام خوانده می شده اند.

اگر ابوهاشم کوفی اولین کسی باشد که به این نام خوانده شده باشد و او استاد سفیان ثوری متوفای در سال 161 هجری هم بوده است، پس در نیمه اول قرن دوم هجری این نام معروف شده بوده است نه در اواخر قرن دوم (آنچنانکه نیکولسون و دیگران گفته اند) و ظاهراً شبه ای نیست که وجه تسمیه صوفیه به این نام پشمنه پوشی آنها بوده است. (2)

صوفیه به دلیل زهد و اعراض از دنیا از پوشیدن لباسهای نرم اجتناب می کردند و مخصوصاً لباسهای درشت پشمن می پوشیدند.

اما اینکه از چه وقت این گروه خود را «عارف» خوانده اند باز اطلاع دقیقی نداریم. قدر مسلم این است و از کلماتی

که از سري سقطي متوفا در سال 243 هجري نقل شده است (3) معلوم مي شود که در قرن سوم هجري اين اصطلاح، شايع و رايج بوده است. ولي در کتاب «اللمع» ابونصر سراج طوسي که از متون معتبر عرفان و تصوف است جمله اي از سفیان ثوري نقل مي کند که مي رساند در حدود نيمه اول قرن دوم اين اصطلاح پيدا شده بوده است. (اللمع ص 427)

به هر حال در قرن اول هجري گروهي به نام صوفي وجود نداشته است، اين نام در قرن دوم پيدا شده است و ظاهراً در همين قرن اين جماعت به صورت يک «گروه» خاص در آمدند نه در قرن سوم آنچنانکه عقیده بعضي است. (4)

در قرن اول هجري هر چند گروهي خاص به نام عارف يا صوفي يا نام ديگر وجود نداشته است ولي اين دليل نمي شود که خيار صحابه صرفاً مردمی زاهد و عابد بوده اند و همه در يک درجه از ايمان ساده مي زيسته اند و فاقد حيات معنوي بوده اند (آنچنانکه معمولاً غربيان و غريزدگان ادعا مي کنند) شايد بعضي از نيکان صحابه جز زهد و عبادت چيزي نداشته اند ولي گروهي از يک حيات معنوي نيرومند برخوردار بوده اند. آنها نيز همه در يک درجه نبوده اند. حتي سلمان و ابوذر در يک درجه از ايمان نيستند. سلمان ظرفيتي از ايمان دارد که براي ابوذر قابل تحمل نيست.

اگر ابوذر (5) آنچه را که در قلب سلمان است مي دانست او را (کافر مي دانست و) مي کشت. اکنون به ذکر طبقات عرفا و متصوفه از قرن دوم تا قرن دهم مي پردازيم.

عرفاي قرن دوم

الف. حسن بصري. تاريخ عرفان مصطلح نيز مانند کلام از حسن بصري متوفا در 110 هجري آغاز مي شود. حسن بصري متولد سال 22 هجري است، عمر هشتاد و هشت ساله اي داشته و نه قسمت از عمرش در قرن اول هجري گذشته است.

حسن بصري البته به نام «صوفي» خوانده نمي شده است، از آن جهت جزء صوفيه شمرده مي شود که اولاً کتابي تاليف کرده به نام «رعاية حقوق الله» که مي تواند اولين کتابت تصوف شناخته شود. نسخه منحصر به فرد اين کتاب در اکسفورد است. نیکولسون مدعي است که «اولين مسلماني که روش حيات صوفيانه و حقيقي را نوشته حسن بصري است، طريقي که نويسندگان اخير براي تصوف و وصول به مقامات عاليه شرح مي دهند: اول توبه، و پس از آن يک سلسله اعمال ديگر، که هرکدام بايد براي ارتقاء به مقام بالاتري به ترتيب عملي شود.» (6) ثانياً خود عرفا، بعضي از سلاسل طريقت را به حسن بصري و از او به حضرت امير عليه السلام مي رسانند، مانند سلسله مشايخ ابوسعيد ابوالخير. (7) ابن النديم در «الفهرست» فن پنجم از مقاله پنجم سلسله ابومحمد جعفر خلدي را نيز به حسن بصري مي رساند و مي گويد حسن هفتاد نفر از اصحاب بدر را درک کرده است.

ثالثاً بعضي از حکايات که نقل شده است مي رساند که حسن بصري عملاً جزء گروهي بوده است که بعدها نام متصوفه يافتند. بعداً بعضي از آن حکايات را به مناسبت نقل خواهيم کرد. حسن بصري ايراني الاصل است. ب. مالک بن دینال. اين مرد اهل بصره است، از کسانی بوده است که کار زهد و ترک لذت را به افراط کشانده است. داستانها از او در اين جهت نقل مي شود. وي در سال 131 هجري درگذشته است.

ج. ابراهيم ادهم. اهل بلخ است. داستان معروفی دارد شبیه داستان معروف بودا. گویند در ابتدا پادشاه بود و جرياناتي رخ داد که تائب شد و در سلسله اهل تصوف قرار گرفت.

عرفا براي وي اهميت زيادي قائلند. در مثنوي داستان جالبي براي او آورده است. ابراهيم در حدود سال 161 هجري درگذشته است.

د. رابعه عدويه. اين زن مصري الاصل و يا بصري الاصل و از اعاجيب روزگار است، و چون چهارمين دختر خانواده اش بود «رابعه» ناميده شد. رابعه عدويه غير از رابعه شاميه است که او هم از عرفا است و معاصر جامي است و در قرن نهم مي زيسته است. رابعه عدويه کلماتي بلند و اشعاري در اوج عرفان و حالاتي عجيب دارد. داستاني درباره عيادت حسن بصري و مالک بن دینال و یک نفر دیگر از او نقل می شود که جالب است. رابعه در حدود 135 یا 136 درگذشته است و بعضي گفته اند وفاتش در 180 یا 185 بوده است.

ه. ابوهاشم صوفي کوفي. اهل شام است. در آن منطقه متولد شده و در همان منطقه زيسته است. تاريخ وفاتش مجهول است. اين قدر معلوم است که استاد سفیان ثوري متوفي 161 بوده است. ظاهرا اول کسی است که به نام «صوفي» خوانده شده است. سفیان گفته است: اگر ابوهاشم نبود من دقایق ریا را نمی شناختم. و. شقيق بلخي. شاگرد ابراهيم ادهم بوده است. بنابر نقل «ريحانة الادب» و غيره از کتاب «كشف الغمه» علي بن عيسي اربلي و از «نورالابصار» شبلنجي، در راه مکه با حضرت موسي بن جعفر عليه السلام ملاقات داشته و از آن حضرت مقامات و کرامات نقل کرده است. در سال 153 یا 174 یا 184 درگذشته است.

ز. معروف کرخي. اهل کرخ بغداد است ولي از اينکه نام پدرش «فيروز» است به نظر مي رسد که ايراني الاصل است. اين مرد از معاريف و مشاهير عرفا است. مي گویند پدر و مادرش نصراني بودند و خودش به دست حضرت رضا عليه السلام مسلمان شد و از آن حضرت استفاده کرد.

بسياري از سلاسل طريقت، بر حسب ادعاي عرفا، به معروف کرخي و به وسيله او به حضرت رضا و از طريق آن حضرت به ائمه پيشين تا حضرت رسول مي رسد و بدین جهت اين سلسله را سلسله الذهب «رشته طلائي» مي خوانند. ذهبي ها عموما چنين ادعائي دارند. وفات معروف در حدود سالهاي 200 تا 206 بوده است.

ح. فضيل بن عياض. اين مرد اصلا اهل مرو است، ايراني عرب نژاد است. مي گویند در ابتدا راهزن بود، یک شب که براي دزدی از دیواری بالا رفت، یک آیه قرآن که از شب زنده داری شنید او را منقلب و تائب ساخت. کتاب «مصباح الشريعة» منسوب به او است و مي گویند آن کتاب یک سلسله درسها است که از امام صادق عليه السلام گرفته است. محدث متبحر قرن اخير، مرحوم حاج ميرزا حسين نوري در خاتمه «مستدرک» به اين کتاب اظهار اعتماد کرده است. فضيل در سال 187 درگذشته است.

عرفاي قرن سوم

الف. بايزيد بسطامي. (طيفور بن عيس) از اکابر عرفا و اصلا اهل بسطام است. مي گویند اول کسی است که صريحا از فناء في الله و بقاء بالله سخن گفته است. بايزيد گفته است: «از بايزيدي خارج شدم مانند مار از پوست». بايزيد به اصطلاح شطحياتي دارد که موجب تکفيرش شده است. خود عرفا او را از اصحاب «سکر» مي نامند، يعني در حال جذبه و بي خودي آن سخنان را مي گفته است. بايزيد در سال 261 درگذشته است. بعضي ادعا کرده اند که سقاي خانه امام صادق عليه السلام بوده است ولي اين ادعا با تاريخ جور در نمی آید، يعني بايزيد عصر امام صادق را درک نکرده است.

ب. بشر حفي. اهل بغداد است و پدرانش اهل مرو بوده اند. از مشاهير عرفا است. او نیز در ابتدا اهل فسق و فجور بوده و بعد توبه کرده است.

علامه حلی در «منهاج الکرامه» داستانی نقل کرده است مبنی بر اینکه توبه او به ست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام صورت گرفته است و چون در حالی تشریف به توبه پیدا کرد که «حافی پابرهنه» بود به بشر حافی معروف شد. بعضی علت «حافی» نامیدن او را چیز دیگر گفته اند. بشر حافی در سال 226 یا 227 درگذشته است.

ج. سری سقطی. اهل بغداد است. نمی دانیم اصلاً کجایی بوده است. وی از دوستان و همراهان بشر حافی بوده است. سری سقطی اهل شفقت به خلق خدا و ایثار بوده است.

ابن خلکان در «وفیات الاعیان» نوشته است که سری گفت: سی سال است که از یک جمله «الحمدلله» که بر زبانم جاری شد استغفار می کنم. گفتند: چگونه؟ گفت: شبی حریقی در بازار رخ داد، بیرون آمدم ببینم که به دکان من رسیده یا نه؟ به من گفته شد به دکان تو نرسیده است. گفتم: الحمدلله. یکمرتبه متنبه شدم که گیرم دکان من آسیبی ندیده باشد، آیا نمی بایست من در اندیشه مسلمین باشم؟! سعدی به همین داستان (با اندک تفاوت) اشاره می کند آنجا که می گوید:

شبی دود خلق آتشی بفروخت شنیدم که بغداد نیمی بسوخت یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود که دکان ما را گزندی نبود جهان دیده ای گفتش آی بو الهوس تو را خود غم خویشتن بود و بس؟ پسندی که شهری بسوزد به نار اگر خود سرایت بود بر کنار؟

سری شاگرد و مرید «معروف کرخی» و استاد و دایی جنید بغدادی است، سخنان زیادی در توحید و عشق الهی و غیره دارد، و هم او است که می گوید: عارف مانند آفتاب بر همه عالم می تابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می کشد و مانند آب مایه زندگانی همه دلها است و مانند آتش به همه پرتوافشانی می کند. سری در سال 254 یا 250 در سن نود و هشت سالگی درگذشته است.

د. حارث محاسبی. بصری الاصل است و از دوستان و مصاحبان جنید بوده است. از آن جهت او را «محاسبی» خوانده اند که به امر مراقبه و محاسبه اهتمام تام داشت. معاصر احمد بن حنبل است. احمد بن حنبل چون دشمن علم کلام بود او را به واسطه ورودش در علم کلام طرد کرد و همین سبب اعراض مردم از او شد. حارث در سال 243 درگذشته است.

ه. جنید بغدادی. اصلاً اهل نهاوند است. عرفا و متصوفه او را «سید الطائفه» می خوانند، همچنانکه فقهاء شیعه، شیخ طوسی را «شیخ الطائفه» می خوانند.

جنید یک عارف معتدل به شمار می رود. برخی شطحیات که از دیگران شنیده شده از او شنیده نشده است. او حتی لباس اهل تصوف به تن نمی کرد و در زی علما و فقها بود. به او گفتند: به خاطر یاران هم که هست خرقة (لباس اهل تصوف) بپوش. گفت: اگر می دانستم که از لباس کاری ساخته است از آهن گداخته جامه می ساختم. اما ندای حقیقت این است که: لیس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالخرقة یعنی از خرقة کاری ساخته نیست، خرقة (آتش دل) × لازم است. جنید خواهرزاده و مرید شاگرد سری سقطی و هم شاگرد حارث محاسبی بوده است. گویند در سال 297 در نود سالگی درگذشت.

و. ذوالنون مصری. وی اهل مصر است. در فقه شاگرد «مالک بن انس» فقیه معروف بوده است. جامی او را رئیس صوفیان خوانده است. هم او اول کسی است که رمز به کار برد و مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد که فقط کسانی که واردند بفهمند و ناواردها چیزی نفهمند. این روش تدریجاً معمول شد، معانی عرفانی به صورت غزل و با تعبیرات سمبولیک بیان شد. برخی معتقدند که بسیاری از تعلیمات فلسفه نو افلاطونی وسیله

ذوالنون وارد عرفان و تصوف شد. (8) ذوالنون در فاصله سالهای 240 - 250 درگذشته است. ز. سهل بن عبدالله تستری. از اکابر عرفا و صوفیه و اصلا اهل شوشتر است. فرقه ای از عرفا که اصل را بر مجاهده نفس می دانند به نام او «سهلیه» خوانده می شوند. در مکه معظمه با ذوالنون مصری ملاقات داشته است. وی در سال 283 یا 293 درگذشته است. (9)

ح. حسین بن منصور حلاج. اصلا اهل بیضاء از توابع شیراز است ولی در عراق رشد و نما یافته است. حلاج از جنجالی ترین عرفای دوره اسلامی است. شطحیات فراوان گفته است. به کفر و ارتداد و ادعای خدائی متهم شد، فقها تکفیرش کردند و در زمان مقتدر عباسی به دار آویخته شد. خود عرفا او را به افشای اسرار متهم می کنند. حافظ می گوید:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد.
بعضی او را مردی شعبده باز می دانند. خود عرفا او را تبرئه می کنند و می گویند سخنان او و بایزید که بوی کفر می دهد در حال سکر و بی خودی بوده است.
عرفا از او به عنوان «شهید» یاد می کنند. حلاج در سال 306 یا 309 به دار آویخته شد. (10)

عرفای قرن چهارم

الف. ابوبکر شبلی. شاگرد و مرید جنید بغدادی بود و حلاج را نیز درک کرده و از مشاهیر عرفا است. اصلا خراسانی است. در کتاب روضات الجنات و سایر کتب تراجم، اشعار و کلمات عارفانه زیادی از او نقل شده است. خواجه عبدالله انصاری گفته است: اول کسی که به رمز سخن گفت ذوالنون مصری بود، جنید که آمد این علم را مرتب ساخت و بسط داد و کتابها در این علم تألیف کرد، و چون نوبت به شبلی رسید این علم را به بالایی منابر برد. شبلی در بین سالهای 334 - 344 در 87 سالگی درگذشته است.

ب. ابوعلی رودباری. نسب به انوشیروان می برد و ساسانی نژاد است. مرید جنید بوده و فقه را از ابوالعباس بن شریح و ادبیات را از ثعلب آموخت. او را جامع شریقت و طریقت و قیقت خوانده اند. در سال 322 درگذشته است.

ج. ابونصر سراج طوسی صاحب کتاب معروف «اللمع» که از متون اصیل و قدیم و معتبر عرفان و تصوف است. در سال 378 در طوس در گذشته است. بسیاری از مشایخ طریقت، شاگرد بلاواسطه یا مع الواسطه او بوده اند. بعضی مدعی هستند که مقبره ای که در پائین خیابان مشهد به نام قبر پیر پالاندوز معروف است مقبره همین ابونصر سراج است. (11)

د. ابوالفضل سرخسی. این مرد اهل خراسان و شاگرد و مرید ابونصر سراج و استاد ابوسعید ابوالخیر عارف بسیار معروف بوده است. در سال 400 هجری درگذشته است.

ه. ابو عبد الله رودباری. این مرد خواهرزاده ابوعلی رودباری است و از عرفای شام و سوریه به شمار می رود. در سال 369 درگذشته است.

و. ابوطالب مکی. شهرت بیشتر این مرد به واسطه کتابی است که در عرفان و تصوف تألیف کرده است به نام «قوة القلوب». این کتاب چاپ شده و از متون اصیل و قدیم عرفان و تصوف است. ابوطالب اصلا از بلاد جبل ایران است و در اثر اینکه سالها در مکه مجاور بوده به عنوان مکی معروف شده است. وی در سال 385 یا 386 درگذشته است.

الف. شیخ ابوالحسن خرقانی. یکی از معروفترین عرفا است.

عرفا داستانهای شگفت به او نسبت می دهند. از جمله مدعی هستند که بر سر قبر بایزید بسطامی می رفته و با روح او تماس می گرفته و مشکلات خویش را حل می کرده است. مولوی می گوید:

بو الحسن بعد از وفات بایزید از پس آن سالها آمد پدید گاه و بیگه نیز رفتی بی فتور بر سر گورش نشستی با حضور تا مثال شیخ پیشش آمدی تا که می گفتی شکالش حل شدی

مولوی در مثنوی زیاد از او یاد کرده است و می نماید که ارادت وافر به او داشته است. می گویند با ابوعلی سینا فیلسوف معروف و ابوسعید ابوالخیر عارف معروف ملاقات داشته است. وی در سال 425 درگذشته است.

ب. ابو سعید ابو الخیر نیشابوری. از مهمترین و باحال ترین عرفا است. رباعیهای نغز دارد از وی پرسیدند: تصوف چیست؟ گفت: «تصوف آن است که آنچه در سرداری بنهی و آنچه در دست داری بدهی و از آنچه بر تو آید بجهی» با ابوعلی سینا ملاقات داشته است. روزی بوعلی در مجلس وعظ ابوسعید شرکت کرد. ابوسعید درباره ضرورت عمل و آثار طاعت و عصیت سخن می گفت. بوعلی این رباعی را به عنوان اینکه ما تکیه بر رحمت حق داریم نه برعمل خویشتن، انشاء کرد:

مائیم به عفو تو تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده آنجا که عنایت تو باشد، باشد ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

ابو سعید، فی الفور گفت:

ای نیک نکرده و بدیها کرده وانگه به خلاص خود تمنا کرده بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده (12)

این رباعی نیز از ابو سعید است:

فردا که زوال شش جهت خواهد بود قدر تو به قدر معرفت خواهد بود در حسن صفت کوش که در روز جزا حشر تو به صورت صفت خواهد بود

ابو سعید در سال 440 هجری درگذشته است.

ج. ابوعلی دقاق نیشابوری. جامع شریعت و طریقت به شمار می رود. واعظ و مفسر قرآن بود. از بس در مناجاتها می گریسته او را «شیخ نوحه گر» لقب داده اند. در سال 405 یا 412 درگذشت است.

ه. ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی صاحب کتاب «کشف المحجوب» که از کتب مشهور این فرقه است و اخیرا چاپ شده است. در سال 470 درگذشته است.

و. خواجه عبد الله انصاری. عرب نژاد و از اولاد ابو ایوب انصاری صحابی بزرگوار معروف است. خواجه عبد الله یکی از معروفترین و متعبدترین عرفا است. کلمات قصار و مناجاتها و همچنین رباعیات نغز و با حالی دارد، شهرتش بیشتر به واسطه همانها است.

از کلمات او است: «در طفلی پستی، در جوانی مستی، در پیری سستی، پس کی خدا پرستی؟» و هم از کلمات او است: «بدی را بدی کردن سگساری است، نیکی را نیک کردن خرخاری است، بدی را نیکی کردن کار خواجه عبدالله انصاری است.»

این رباعی نیز از او است:

عیب است بزرگ برکشیدن خود را از جمله خلق برگزیدن خود را از مردمک دیده ببايد آموخت دیدن همه کس را و

ندیدن خود را

خواجه عبدالله در هرات متولد و در همانجا در سال 481 درگذشته و دفن شده است و از این جهت به «پیر هرات» معروف است. خواجه عبدالله کتب زیادی تالیف کرده. معروفترین آنها که از کتب درسی سیر و سلوک است و از پخته ترین کتب عرفان است کتاب «منزل السائرین» است. بر این کتاب شرحهای زیاد نوشته شده است.

ز. امام ابوحامد محمد غزالی طوسی. از معروفترین علمای اسلام است. شهرتش شرق و غرب را گرفته است. جامع معقول و منقول بود. رئیس جامع نظامیه بغداد شد و عالیترین پست روحانی زمان خویش را حیازت کرد. اما احساس کرد نه آن معلومات و نه آن مناصب روحش را اشباع نمی کند. از مردم مخفی شد و به تهذیب و تصفیه نفس مشغول شد. ده سال در بیت المقدس دور از چشم آشنایان به خود پرداخت. در همان وقت به عرفان و تصوف گرائید و دیگر تا آخر عمر زیر بار منصب و پست نرفت. کتاب معروف «احیاء علوم الدین» را بعد از دوره ریاضت تالیف کرد و در سال 505 در طوس که وطن اصلیش بود درگذشت.

عرفای قرن ششم

الف. عین القضاة همدانی. از پرشورترین عرفا است. مرید احمد غزالی برادر کوچکتر محمد غزالی که او نیز از عرفا است بوده است. کتب زیاد تالیف کرد. اشعار آبداری دارد که خالی از شطحیات نیست. بالاخره تکفیرش کردند و کشتند و جسدش را سوختند و خاکسترش را بر باد دادند. در حدود سالهای 525 - 533 کشته شد.

ب. سنائی غزنوی شاعر معروف. اشعار او از عرفانی عمیق برخوردار است. مولوی در مثنوی گفته های او را طرح و شرح می کند. در نیمه اول قرن ششم درگذشته است.

ج. احمد جامی معروف به ژنده پیل. از مشاهیر عرفا و متصوفه است. قبرش در تربت جام - نزدیک سرحد ایران و افغانستان - معروف است. از اشعار او در باب خوف و رجاء این دو بیت است:

غره مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پی ها بریده اند
نومید هم مباش که رندان جرعه نوش ناگه به یک ترانه به منزل رسیده اند

و هم او رد رعایت اعتدال در امر انفاق و امساک گفته است:

چون تیشه مباش و جمله بر خود متراش چون رنده ز کار خویش بی بهره مباش تعلیم ز اره گیر در کار معاش

چیزی سوي خود می کش و چیزی می پاش

احمد جامی در حدود سال 536 درگذشته است.

د. عبد القادر گیلانی. تولدش در شمال ایران بوده و در بغداد نشو و نما یافته و در همانجا دفن شده است.

بعضی او را اهل «جیل» بغداد دانسته اند نه اهل «جیلان» (گیلان). از شخصیت‌های جنجالی جهان اسلام است. سلسله قادریه از سلاسل صوفیه منسوب به او است. قبرش در بغداد معروف و مشهور است. او از کسانی است که دعاوی و بلند پروازیهای زیاد از او نقل شده است. وی از سادات حسنی است. در سال 560 یا 561 درگذشته است.

ه. شیخ روزبهان بقلی شیرازی که به «شیخ شطاح» معروف است زیرا شطحیات زیاد می گفته است. اخیراً بعضی از کتب او وسیله مستشرقین چاپ و منتشر شده است. این مرد در سال 606 درگذشته است.

این قرن عرفاي بسیار بلند قدری پرورانده است. ما عده ای از آنها را به ترتیب تاریخ وفاتشان نام می بریم. الف. شیخ نجم الدین کبرای خوارزمی. از مشاهیر و اکابر عرفاست. بسیاری از سلاسل به او منتهی می شود. وی شاگرد و مرید و داماد شیخ روزبهان بقلی شیرازی بوده است. شاگردان و دست پروردگان زیادی داشته است. از آن جمله است «بهاء الدین ولد» پدر مولانا مولوی رومی. در خوارزم می زیست. زمانش مقارن است با حمله مغول. هنگامی که مغول می خواست حمله کند، برای نجم الدین کبرا پیام فرستادند که شما و کسانتان می توانید از شهر خارج شوید و خود را نجات دهید. نجم الدین پاسخ داد: من در روز راحت در کنار این مردم بوده ام، امروز که روز سختی آنها است از آنها جدا نمی شوم. خود مردانه سلاح پوشید و همراه مردم جنگید تا شهید شد. این حادثه در سال 616 واقع شده است.

ب. شیخ فریدالدین عطار. از اکابر درجه اول عرفا است. در نثر و نظم تالیف دارد. «تذکره الاولیاء» او که در شرح حال عرفا و متصوفه است و از اما صادق علیه السلام آغاز می کند و به امام باقر علیه السلام ختم می نماید از جمله مآخذ و مدارک محسوب می شود و شرق شناسان فراوان به آن می دهند. همچنین کتاب «منطق الطیر» او یک شاهکار عرفانی است. مولوی درباره او و سنائی گفته است: عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار می رویم و هم او گفته است:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
مقصود مولوی از هفت شهر عشق هفت وادی است که خود عطار در «منطق الطیر» شرح داده است. محمود شبستری در گلشن راز می گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید
عطار شاگرد و مرید شیخ مجدالدین بغدادی از مریدان و شاگردان شیخ نجم الدین کبرا بوده است. و همچنین صحبت قطب الدین حیدر را - که او نیز از مشایخ این عصر است و در تربت حیدریه مدفون است و انتساب آن شهر به او است - نیز درک کرده است.

عطار مقارن فتنه مغول درگذشته و به قولی به دست مغولان در حدود سالهای 626 - 628 کشته شد. ج. شیخ شهاب الدین سهروردی زنجان صاحب کتاب معروف «عوارف المعارف» که از متون خوب عرفان و تصوف است. نسب به ابوبکر می رساند. گویند هر سال به زیارت مکه و مدینه می رفت. با عبدالقادر گیلانی ملاقات و مصاحبت داشته است. شیخ سعدی شیرازی و کمال الدین اسماعیل اصفهانی شاعر معروف از مریدان او بوده اند. سعدی در مورد او می گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب یکی اینکه در نفس خود بین مباش دگر آنکه در جمع بدبین مباش

این سهره وردی غیر از شهاب الدین سهره وردی فیلسوف مقتول معروف به شیخ اشراق است که در حدود سالهای 581 - 590 در حلب به به قتل رسید. سهروردی عارف در حدود سال 632 درگذشته است.

د. ابن الفاررض مصری. از عرفای طراز اول محسوب است. اشعار عربی عرفانی در نهایت اوج و کمال ظرافت دارد. دیوانش مکرر به چاپ شده و فضلا به شرحش پرداخته اند. یکی از کسانی که دیوان او را شرح کرده «عبدالرحمن

جامي» عارف قرن نهم است.

اشعار عرفاني او در عربي با اشعار عرفاني حافظ در زبان فارسي قابل مقايسه است. محي الدين عربي به او گفت خودت شرحي بر اشعارت بنويس، او گفت كتاب «فتوحات مكيه» شما شرح اين اشعار است. ابن فارض از افراڊي است كه احوالي غير عادي داشته، غالبا در حال جاذبه بوده است و بسياري از اشعار خود را در همان حال سروده است. ابن الفارض در سال 632 درگذشته است.

ه. محي الدين عربي حاتمي طائي اندلسي. از اولاد حاتم طائي است. در اندلس تولد يافته اما ظاهرا بيشتر عمر خود را در مکه و سوريه گذرانده است. شاگرد شيخ ابومدين مغربي اندلسي از عرفاي قرن ششم است. سلسله طريقتش با يك واسطه به شيخ عبدالقادر گيلاني سابق الذكر مي رسد.

محي الدين كه احيانا با نام ابن العربي نيز خوانده مي شود، مسلما بزرگترين عرفاي اسلام است. نه پيش از او و نه بعد از او كسي به پايه او نرسيده است. به همين جهت او را «شيخ اكبر» لقب داده اند. عرفان اسلامي از بدو ظهور قرن به قلم تكامل يافت. در هر قلمي - چنانكه اشاره شد - عرفاي بزرگي ظهور كردند و به عرفان تكامل بخشيدند و بر سرمايه اش افزودند. اين تكامل تدريجي بود ولي در قرن هفتم به دست محي الدين عربي «جهش» پيدا كرد و به نهايت كمال خود رسيد.

محي الدين عرفان را وارد مرحله جديدي كرد كه سابقه نداشت. بخش دوم عرفان يعني بخش علمي و نظري و فلسفي آن وسيله محي الدين پايه گذاري شد. عرفاي بعد از او عموما ريزه خوار سفره او هستند. محي الدين علاوه بر اينكه عرفان را وارد مرحله جديدي كرد يكي از اعاجيب روزگار است. انساني است شگفت و به همين دليل اظهار عقيدة هاي متضاد درباره اش شده است.

برخي او را ولي كامل، قطب الاقطاب مي خوانند و بعضي ديگر تا حد كفر تنزلش مي دهند. گاهي مميت الدين و گاهي ماحي الدين اش مي خوانند. صدرالمتالهيّن فيلسوف بزرگ و نابغه عظيم اسلامي نهايت احترام را براي او قائل است. محي الدين در ديده او از ابوعلّي سينا و فارابي بسي عظيّمتر است.

محي الدين بيش از دويست كتاب تاليف کرده است. بسياري از كتابهاي او و شايد همه كتابهايي كه نسخه آنها موجود است (در حدود سي كتاب) چاپ شده است. مهمترين كتابهاي او يكي «فتوحات مكيه» است كه كتابي است بسيار بزرگ و در حقيقت يك دائرة المعارف عرفاني است. ديگر كتاب فصوص الحکم است كه گرچه كوچك است ولي دقيقترين و عميقترين متن عرفاني است. شروح زياد بر آن نوشته شده است. در هر عصري شايد دو سه نفر بيشتر پيدا نشده باشند كه قادر به فهم اين متن عميق باشند.

محي الدين در سال 638 در دمشق درگذشت و همانجا دفن شد. قبرش در شام هم اكنون معروف است. و. صدرالدين محمد قونوي. اهل قونيه (تركيه و شاگرد و مريد و پسر زن محي الدين عربي. با خواجه نصيرالدين طوسي و مولوي رومي معاصر است. بين او و خواجه نصير مكاتبات رد و بدل شده و مورد احترام خواجه بوده است. ميان او و مولوي در قونيه كمال صفا و صميميت وجود داشته است. قونوي امامت جماعت مي کرده و مولوي به نماز او حاضر مي شده است. و ظاهرا-همچنانكه نقل شده - مولوي شاگرد او بوده و عرفان محي الدين را كه در گفته هاي مولوي منعكس است از او آموخته است. گويند روزي وارد محفل قونوي شد. قونوي از مسند خود حركت كرد و آن را به مولوي داد كه بر آن بنشيند. مولوي ننشست و گفت جواب خدا را چه بدهم كه بر جاي تو تكيه زنم؟ قونوي مسند را به دور انداخت و گفت مسندي كه تو را شايد ما را نيز نشايد.

قونوي بهترين شارح افكار و اندیشه هاي محي الدين است. شايد اگر او نبود محي الدين قابل درك نبود. مولوي

وسیله قونوي با مکتب محي الدين آشنا شد. اينکه گفته مي شود مولوي شاگر قونوي بوده است ظاهراً مربوط به اخذ افکار و اندیشه هاي محي الدين است. اندیشه هاي محي الدين در مثنوي و در ديوان شمس منعکس است. کتابهاي قونوي از کتاب درسي حوزه هاي فلسفي و عرفاني اسلامي در شش قرن اخير است. کتابهاي معروف قونوي عبارت است از: مفاتيح الغيب، نصوص، فکوک، قونوي در سال 672 (سال فوت مولوي و خواجه نصيرالدين طوسي) و يا سال 673 درگذشته است.

ز. مولانا جلال الدين محمد بلخي رومي معروف به مولوي صاحب کتاب جهاني «مثنوي». از بزرگترين عرفاي اسلام و از نوابغ جهان است. نسبش به ابوبکر مي رسد مثنوي او دريائي است از حکمت و معرفت و نکات دقيق معرفه الروحي و اجتماعي و عرفاني. در رديف شعراي طراز اول ايران است. مولوي اصلاً اهل بلخ است. در کودکي همراه پدرش از بلخ خارج شد. پدرش او را با خود به زيارت بيت الله برد. با شيخ فريدالدين عطار در نيشابور ملاقات کرد. پس از مراجعت از مکه همراه پدر به قونيه رفت و آنجا رحل اقامت افکند. مولوي در ابتدا مردی بود عالم و مانند علماي ديگر همطراز خود به تدریس اشتغال داشت و محترمانه مي زیست تا آنکه با شمس تبريزي عارف معروف برخورد، سخت مجذوب او گردید و ترک همه چیز کرد.

ديوان غزلش به نام شمس است. در «مثنوي» مکرر با سوز و گداز از او ياد کرده است. مولوي در سال 672 درگذشته است.

ح. فخرالدين عراقي همداني شاعر و غزلسراي معروف. شاگر صدرالدين قونوي و مرید و دستپورده شهاب الدين سهروردي سابق الذکر است. در سال 688 درگذشته است.

عرفاي قرن هشتم

الف. علاءالدوله سمناني. نخست شغل ديواني داشت، کناره گرفت و در سلک عرفا در آمد و تمام ثروت خود را در راه خدا داد. کتاب زيادي تاليف کرده است. در عرفان نظري عقائد خاص دارد که در کتب مهم عرفان طرح مي شود. در سال 736 درگذشته است. خواجهي کرمانی شاعر معروف از مريدان او بود و در وصفش گفته است: هرکو به ره علي عمراني شد چون خضر به سرچشمه حيواني شد از وسوسه عادت شيطاني وارست مانند علاءالدوله سمناني شد

ب. عبدالرزاق کاشاني. از محققين عرفاي اين قرن است. فصوص محي الدين و منازل السائرين خواجه عبدالله را شرح کرده است. و هر دو چاپ شده و مورد مراجعه اهل تحقيق است.

بنا به نقل صاحب «روضات الجنات» در ذيل احوال شيخ عبدالرزاق لاهيجي، شهيد ثاني از عبدالرزاق کاشاني ثناء بليغ کرده است. بين او و علاء الدوله سمناني در مسائل نظري عرفاني که وسيله محي الدين طرح شده است مباحثات و مشاجراتي بوده است. وي در سال 735 درگذشته است.

ج. خواجه حافظ شيرازي. حافظ، علي رغم شهرت جهانش تاريخ زندگيش چندان روشن نيست. قدر مسلم اين است که مردی عالم و عارف و حافظ و مفسر قرآن کریم بوده است. خود مکرر به اين معني اشاره کرده است: ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآني که اندر سينه داري عشقت رسد به فرياد گر خود بسان حافظ قرآن زير بخواني با چارده روايت زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطائف حکمي با نکات قرآني

با اينکه اينهمه در اشعار خود از پير طريقت و مرشد سخن گفته است معلوم نيست که مرشد و مربی خود او کي بوده است. اشعار حافظ در اوج عرفاني است و کمتر کسي قادر است لطائف عرفاني او را درک کند. همه عرفائي

که بعد از او آمده اند اعتراف دارند که او مقامات عالیه عرفانی را عملاً طی کرده است. برخی از بزرگان بر برخی از بیتهای حافظ شرح نوشته اند، مثلاً محقق جلال الدین دوانی، فیلسوف معروف قرن نهم هجری رساله ای در شرح این بیت: پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد تالیف کرده است.

حافظ در سال 791 درگذشته است. (13)

د. شیخ محمود شبستری آفریننده منظومه عرفانی بسیار عالی موسوم به «گلشن راز». این منظومه یکی از کتب عرفانی بسیار عالی به شمار می آید و نام سراینده خویش را جاوید ساخته است. شرحهای زیادی بر آن نوشته شده است. شاید از همه بهتر شرح شیخ محمد لاهیجی است که چاپ شده و در دسترس است. مرگ شبستری در حدود سال 720 واقع شده است.

ه. سید حیدر آملی. یکی از محققین عرفا است. کتابی دارد به نام «جامع الاسرار» که از کتب دقیق عرفان نظری محی الدینی است و اخیراً به نحو شایسته ای چاپ شده است. کتاب دیگر او «نص النصوص» در شرح «فصوص» است. وی معاصر فخر المحققین حلی فقیه معروف است. سال وفاتش دقیقاً معلوم نیست. و. عبدالکریم جیلی صاحب کتاب معروف «الانسان الکامل». بحث «انسان کامل» به شکل نظری اولین بار وسیله محی الدین عربی طرح شد و بعد مقام مهمی در عرفان اسلامی یافت.

صدرالدین قونوی شاگرد و مرید محی الدین در کتاب «مفتاح الغیب» فصل مشبعی در این زمینه بحث کرده است. تا آنجا که اطلاع داریم دو نفر از عرفا کتاب مستقل به این نام تالیف کرده اند. یکی از عزیزالدین نسفی از عرفای نیمه دوم قرن هفتم، و دیگر همین عبدالکریم جیلی، و هر دو به این نام چاپ شده است. جیلی در سال 805 در 38 سالگی درگذشته است. بر ما روشن نیست که عبدالکریم، اهل جیل بغداد بوده یا اهل جیلان (گیلان).

عرفای قرن نهم

الف. شاه نعمت الله ولی. این مرد نسب به علی علیه السلام می برد و از معاریف و مشاهیر عرفا و صوفیه است. سلسله نعمه اللهی در عصر حاضر از معروفترین سلسله های تصوف است. قبرش در ماهان کرمان مزار صوفیان است. گویند 95 سال عمر کرد و در سال 820 یا 827 یا 834 درگذشت. اکثر عمرش در قرن هشتم گذشته و با حافظ شیرازی ملاقات داشته است. اشعار زیادی در عرفان از او باقی است.

ب. صائن الدین علی ترکه اصفهانی. از محققین عرفا است. در عرفان نظری محی الدین ید طولا داشته است. کتاب «تمهید القواعد» وی که اکنون در دست است و چاپ شده است دلیل تبحر او در عرفان است و مورد استفاده و استناد محققین بعد از وی است.

ج. محمد بن حمزه فناری رومی. از علمای کشور عثمانی است. مردی جامع بوده است و کتب زیاد تالیف کرده است. شهرت او به عرفان به وسیله کتاب «مصباح الانس» وی است که شرح کتاب «مفتاح الغیب» صدرالدین قونوی است.

شرح کردن کتب محی الدین عربی و یا صدرالدین قونوی کار هرکسی نیست. فناری این کار را کرده است و محققین عرفان که پس از وی آمده اند ارزش این شرح را تایید کرده اند.

این کتاب در تهران با چاپ سنگی با حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از عرفای محقق صد ساله اخیر چاپ

شده است. متأسفانه به علت بدی چاپ مقداری از حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم غیر مقرو است. د. شمس الدین محمد لاهیجی نوربخشی شارح «گلشن راز» محمود شبستری. معاصر میر صدرالدین دشتکی و علامه دوانی بوده و در شیراز می زیسته است و مطابق آنچه قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» نوشته است صدرالدین دشتکی و علامه دوانی که هر دو از حکمای برجسته عصر خود بودند نهایت احترام و تجلیل از وی می کرده اند.

وی مرید سید محمد نوربخش بوده و سید محمد نوربخش شاگرد ابن فهد حلی بوده که ذکرش در تاریخچه فقها خواهد آمد. لاهیجی در شرح گلشن راز صفحه 698 سلسله فقر خود را که از سید محمد نوربخش شروع و به معروف کرخی می رسد و سپس به حضرت امام رضا علیه السلام و ائمه پیشین تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می شود، ذکر می کند و نام این سلسله را «سلسله الذهب» می نهد. شهرت بیشتر لاهیجی به واسطه همان شرح گلشن راز است که از متون عالی عرفان به شمار می رود. لاهیجی به طوری که در مقدمه کتابش می نویسد در سال 877 آغاز به تالیف کرده است. تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست. ظاهراً قبل از سال 900 بوده است.

ه. نورالدین عبدالرحمن جامی. عرب نژاد است و نسب به محمد بن حسن شیبانی فقیه معروف قرن دوم هجری می برد. جامی شاعری توانا بوده است. او را آخرین شاعر بزرگ عرفانی زبان فارسی می دانند. در ابتدا «دشتی» تخلص می کرده است، ولی چون در ولایت جام از توابع مشهد متولد شده و مرید احمد جامی (ژنده پیل) هم بوده است، تغییر تخلص داده و به جامی متخلص شده است. می گوید: مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامی است. (14) زین سبب در جریده اشعار به دو معنی تخلص جامی است

جامی در رشته های مختلف: نحو، صرف، فقه، اصول، منطق، فلسفه، عرفان تحصیلات عالی داشته و کتب زیاد تالیف کرده است. از آنجمله است شرح فصوص الحکم محی الدین، شرح لمعات فخرالدین عراقی، شرح تائیه ابن فارض، شرح قصیده برده در مدح حضرت رسول (ص)، شرح قصیده میمیه فرزدق در مدح حضرت علی ابن الحسین (ع)، لوايح، بهارستان که به روش گلستان سعدی است، نفحات الانس در شرح احوال عرفا. جامی مرید طریقتی بهاء الدین نقشبند مؤسس طریقه نقشبندیه است، ولی همچنانکه محمد لاهیجی با اینکه مرید طریقتی سید محمد نوربخش بوده است، شخصیت فرهنگی تاریخیش بیش از او است جامی نیز با اینکه از اتباع بهاء الدین نقشبند شمرده می شود شخصیت فرهنگی و تاریخی اش به درجاتی بیش از بهاء الدین نقشبند است لهذا ما که در این تاریخچه مختصر نظر به جنبه فرهنگی عرفان داریم نه جنبه طریقتی آن، محمد لاهیجی و عبدالرحمن جامی را اختصاص به ذکر دادیم. جامی در سال 898 در 81 سالگی درگذشته است.

این بود تاریخچه مختصر عرفان از آغاز تا پایان قرن نهم. از این به بعد، به نظر ما عرفان شکل و وضع دیگری پیدا می کند. تا این تاریخ شخصیت های علمی و فرهنگی عرفانی همه جزء سلاسل رسمی تصوفند، و اقطاب صوفیه شخصیت های بزرگ فرهنگی عرفان محسوب می شوند و آثار بزرگ عرفانی از آنها است. از این به بعد شکل و وضع دیگری پیدا می شود.

اولا دیگر اقطاب متصوفه همه یا غالباً آن برجستگی علمی و فرهنگی که پیشینان ندارند. شاید بشود گفت که تصوف رسمی از این به بعد بیشتر غرق آداب و ظواهر و احیاناً بدعت هایی که ایجاد کرده است می شود. ثانیاً عده ای که داخل در هیچیک از سلاسل تصوف نیستند، در عرفان نظری محی الدینی مختصص می شوند که

در میان متصوفه رسمی نظیر آنها پیدا نمی شود.

مثلاً صدرالمتألهین شیرازی متوفاً در سال 1050 و شاگردش فیض کاشانی متوفاً در 1091 و شاگرد شاگردش قاضی سعید قمی متوفاً در 1103 آگاهیشان از عرفان نظری محی الدین بیش از اقطاب زمان خودشان بوده است. با اینکه جزء هیچیک از سلاسل تصوف نبوده اند. این جریان تا زمان ما دامه داشته است. مثلاً مرحوم آقا محمد رضا حکیم قمشه ای و مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از علما و حکماء صد ساله اخیر، متخصص در عرفان نظریند بدون آنکه خود عملاً جزء سلاسل متصوفه باشند.

به طور کلی از زمان محی الدین و صدرالدین قونوی که عرفان نظری پایه گذاری شد و عرفان شکل و فلسفی به خود گرفت بذریع این جریان پاشیده شد. مثلاً محمد بن حمزه فناری سابق الذکر شاید از این گروه باشد. ولی از قرن دهم به بعد این وضع یعنی پدیده آمدن قشری متخصص در عرفان نظری که یا اصلاً اهل عرفان عملی و سیر و سلوک نبوده اند و یا اگر بوده اند - و غالباً کم و بیش بوده اند - از سلاسل صوفیه رسمی برکنار بوده اند کاملاً مشخص است.

ثانیاً از قرن دهم به بعد ما در جهان شیعه به افراد و گروههایی بر می خوریم که اهل سیر و سلوک و عرفان عملی بوده اند و مقامات عرفانی را به بهترین وجه طی کرده اند بدون آنکه در یکی از سلاسل رسمی و عرفان تصوف وارد باشند و بلکه اعتنائی به آنها نداشته و آنها را کلاً یا بعضاً تخطئه می کرده اند از خصوصیات این گروه که ضمناً اهل فقاہت هم بوده اند وفاق انطباق کامل میان آداب و سلوک و آداب فقه است این جریان نیز تاریخچه ای دارد که فعلاً مجال آن نیست.

پی نوشت ها :

1- تاریخ تصوف در اسلام، تألیف دکتر قاسم غنی، صفحه 19. در همین کتاب صفحه 44، از کتاب «صوفیه و فقراء» ابن تیمیہ نقل می کند که اول کسی که دیر کوچکی برای صوفیه ساخت، بعضی از پیروان عبدالواحد بن زید بودند. عبدالواحد از اصحاب حسن بصری است. اگر ابوهاشم صوفی از پیروان عبدالواحد باشد، تناقضی میان این دو نقل نیست.

2- صوف پشم

3- تذکرة الاولیاء شیخ عطار.

4- دکتر غنی، تاریخ تصوف در اسلام.

5- سفینة البحار محدث قمی، ماده سلم.

6- میراث اسلام ص 85 ایضاً رجوع شود به محاضرات دکتر عبدالرحمن بدوی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی در سال تحصیلی 53 - 52. نکته قابل توجه این است که بسیاری از کلمات نهج البلاغه در آن رساله هست. این نکته با توجه به اینکه بعضی از صوفیه سلسله اسناد خود را از طریق حسن بصری به حضرت امیر علیه السلام می رسانند بیشتر قابل توجه است و مساله قابل تحقیق است.

7- تاریخ تصوف در اسلام ص 462. نقل از کتاب «حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر».

8- تاریخ تصوف در اسلام ص 55.

9- طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن شلمی ص 206.

- 10- در مقدمه چاپ هشتم «علل گرایش به مادیگری» بحث نسبتاً مبسوطی درباره حلاج کرده ایم و نظریه بعضی از ماتریالیستها معاصر را که کوشیده اند او را «ماتریالیست» معرفی کنند رد کرده ایم.
- 11- «سراج» زین ساز. کم کم این کلمه به پالان دوز تغییر شکل داده است.
- 12- نامه دانشوران، ذیل احوال بوعلی سینا.
- 13- حافظ در حال حاضر محبوب ترین چهره های شعرای فارسی زبان در ایران است. ماتریالیستهای فرصت طلب سعی کرده اند از حافظ نیز چهره ای ماتریالیست و لااقل شکاک بسازند و از محبوبیت او در راه اهداف ماتریالیستی خود سود جویند. ما در مقدمه چاپ هشتم «علل گرایش به مادیگری» درباره حافظ نیز مانند «حلاج» از این نظر بحث کرده ایم.
- 14- احمد جامی، شیخ الاسلام لقب داشته است.